

The Method of Understanding Religious Texts in the Thought of Ibn Roshd and Spinoza¹

Mohammad Bakhshi Faleh *

**

Mahdi Monfared **Mohsen Jawadi** ***

(Received: 2020-10-07; Accepted: 2021-01-02)

Abstract

One of the most important issues in the field of religion is to gain a proper understanding of religious writing and speech. The misunderstanding of them will lead to division, deviation and even turning away from religion. In the Islamic tradition, Ibn Roshd with the theory of *tawil* (esoteric interpretation of the Quran) and in the Jewish tradition, Spinoza with his own interpretive (hermeneutic) theory, have seriously addressed the issue. Despite the differences in some principles, the mechanisms they have proposed are very similar in how to achieve a correct understanding of religious texts. Believing in two categories of overt and covert texts, returning the covert texts to the overt ones, validating the appearance of the text, paying special attention to the grammar of the source language, avoiding the interference of presuppositions and prejudices, seeking intra-textual evidence, paying attention to the occasion to get rid of conflict and using natural methods are among the common mechanisms presented by these two rationalist philosophers. This article intends to first provide a descriptive explanation of the mentioned mechanisms and then comparatively show the various aspects of the harmony of these two philosophers on this issue.

Keywords: Ibn Roshd, Tawil (Esoteric Interpretation of the Quran), Spinoza, Interpretation (Hermeneutics), Religious Texts.

1. This article is taken from: Mohammad Bakhshi Faleh, "A Comparative Study of the Relationship between Religious Truth and Philosophical Truth in the Thought of Ibn Roshd and Spinoza", 2020, PhD Thesis, Supervisor: Mahdi Monfared, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran.

* PhD Student in Comparative Philosophy, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran (Corresponding Author), mohbakhshi1357@gmail.com.

**Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran, m.monfared@qom.ac.ir.

*** Professor, Department of Philosophy of Ethics, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran, javadi-m@qom.ac.ir.

پژوهش‌های ادیبانی

سال نهم، شماره هفدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۱۹۵-۲۱۴

«مقاله پژوهشی»

روش فهم متون دینی در اندیشه ابن‌رشد و اسپینوزا^۱

محمد بخشی فعله*

مهدی منفرد** محسن جوادی***

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳]

چکیده

یکی از مسائل مهم در عرصه دین، دستیابی به فهم درست نوشتار و گفتار دینی است. فهم نادرست آن، به تفرقه، انحراف و حتی روی‌گردانی از دین خواهد انجامید. در سنت اسلامی، ابن‌رشد با نظریه تأویل و در سنت یهودی، اسپینوزا با نظریه تفسیری (هرمنوتیکی) خاص خود، به نحو جدی به این مسئله پرداخته‌اند. به رغم اختلاف در برخی مبانی، ساز و کاری که آن دو مطرح کرده‌اند در چگونگی دستیابی به فهم صحیح متون دینی، از قرابت و مشابهت فراوانی حکایت دارد. باور به دو دسته متون پنهان و آشکار، بازگرداندن متون پنهان به آشکار، حمل بر ظاهر متن، توجه ویژه به دستور زبان مبدأ، پرهیز از دخالت‌دادن پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها، جست‌وجوی شواهد درون‌متنی، توجه به مناسبت برای رهایی از تعارض و بهره‌جستن از روش‌های علوم طبیعی، از جمله ساز و کارهای مشترک این دو فیلسوف عقل‌گرا است. در این مقاله می‌کوشیم ابتدا به گونه توصیفی، تبیینی از ساز و کارهای یادشده مطرح کنیم و سپس به گونه‌ای مقایسه‌ای، وجوه متعدد هم‌زمانی این دو فیلسوف را در این مسئله نشان دهیم.

کلیدواژه‌ها: ابن‌رشد، تأویل، اسپینوزا، تفسیر (هرمنوتیک)، متون دینی.

۱. برگرفته از: محمد بخشی فعله، بررسی تطبیقی رابطه حقیقت دینی و حقیقت فلسفی در اندیشه ابن‌رشد و اسپینوزا، رساله دکتری، استاد راهنما: مهدی منفرد، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الاهیات، دانشگاه قم، قم، ایران، ۱۳۹۹.

* دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الاهیات، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول) mohbakhshi1357@gmail.com

** دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الاهیات، دانشگاه قم، قم، ایران m.monfared@qom.ac.ir

*** استاد گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الاهیات، دانشگاه قم، قم، ایران javadi-m@qom.ac.ir

مقدمه

با ظهور ادیان و ابلاغ پیام الاهی، انسان مخاطب خداوند قرار می‌گیرد. فهم صائب خطاب الاهی، که در قالب گفتار رسولان و نوشتار آسمانی تجلی یافته است، از سویی، مقصود گوینده‌اش را آشکار خواهد کرد و از سوی دیگر، سعادت انسان را در تحقق آن در پی خواهد داشت. آگاهی نداشتن از روش‌های صحیح فهم دینی، به ظهور تفسیرهای ناروا و در نتیجه، انحراف خواهد انجامید. چه‌بسا فهم نادرست آن گفتار یا نوشتار، کاملاً در نقطه مقابل مقصود گوینده آن باشد. متفکران دینی همواره با این پرسش روبه‌رو بوده‌اند که: به هنگام مشاهده «تعارض» میان نصوص دینی، جانب کدام سو را باید گرفت و عملاً چه باید کرد؟ ورود فیلسوفان برای چاره‌گشایی از مشکلات عرصه دین‌ورزی، در راستای رسالت‌شان در گشودن گره‌های فکری جامعه، به نتایج سودمندی انجامیده است. اینان با به دست دادن فهمی جدید از متون و نیز استمداد از اصول عقلانی کوشیده‌اند بر این تعارضات غلبه کنند. ورود دو فیلسوف بزرگ عقل‌گرا، یعنی ابن‌رشد و اسپینوزا، به وادی فهم صحیح متون دینی و تمهید قواعدی برای چگونگی تأویل یا تفسیر متون مقدس، به طور عام، و رفع تعارض، به طور خاص، را باید از همین سویه نگریست.

ابن‌رشد، فیلسوفی در سپهر سنت اسلامی است و اسپینوزا نیز به سنت یهودی تعلق دارد، اما به رغم تفاوت سپهر دینی‌شان و نیز اختلاف در برخی مبانی، ساز و کاری که هر دو در مسئله فهم و تفسیر متون دینی مطرح کرده‌اند، از قرابت و هماهنگی بسیار حکایت دارد. از این‌رو، در نوشتار حاضر کوشیده‌ایم دیدگاه این دو فیلسوف را در شیوه صحیح فهم متون دینی، به گونه توصیفی، تبیین و در ادامه، به گونه مقایسه‌ای، بررسی کنیم. پس از بیان اوضاع فکری و اجتماعی زمانه این دو شخصیت که بسیار به هم نزدیک است، مقصود هر دوی آنها را از ورود به مسئله تفسیر متون تبیین می‌کنیم و در ادامه ساز و کار پیشنهادی‌شان را برای تأسیس قواعد فهم صحیح نصوص دینی در جهت نیل به آن مقصود تشریح خواهیم کرد. در پایان نیز وجوه هم‌زمانی‌شان را در این مسئله، نشان خواهیم داد.

۱. دیدگاه ابن‌رشد درباره تأویل نصوص دینی

ابن‌رشد در زمانه‌ای می‌زیست که منازعات جدلی میان متکلمان و فیلسوفان، فلسفه را به طور جدی به تسلیم کشانده بود. حملات غزالی بر فلسفه در کتاب *تهافت الفلاسفة* که آنان را به بدعت و کفر متهم کرده بود، نقطه اوج این درگیری‌ها بود. ابن‌رشد بسیار منظم‌تر از دیگر فلاسفه مسلمان، با تألیف دو کتاب *فصل المقال* و *الکشف عن مناهج الادلة*، به مسئله سازگاری فلسفه و شریعت پرداخت. ابن‌رشد بر آن است که حل مناقشه‌ای که متکلمان را به نزاع با فلاسفه واداشت، کاربست مناسب شیوه‌های صحیح تأویل مسائلی است که به زعم غزالی، سبب جدایی آنها شده است. این مسائل اگر درست فهمیده شوند، در سازگاری کامل با شریعت‌اند (فخری، ۱۳۹۸: ۴۸). از این‌رو کانون راهکار ابن‌رشد در سازگاری میان فلسفه و شریعت، مسئله تأویل است که تفسیر و فهم حقیقی متون دینی در گرو شناخت قواعد و روش صحیح کاربست آن خواهد بود. کاربست نادرست تأویل و در نتیجه، دورشدن از تفسیر حقیقی متون، بر اختلافات امت افزوده و ظهور فرقه‌های مختلف را در پی خواهد داشت (ابن‌رشد، ۱۹۹۸: ۱۵۰).

ابن‌رشد در بحث تأویل، بر تمثیل تأکید دارد. از نظر وی، یکی از راه‌کارهای دین برای انتقال مفاهیم دینی، عرضه معانی پنهان در قالب مثال است. بیان صریح آن معانی بدون مثال، ایمان عامه مردم را به سبب ناتوانی در درک آنها به تردید خواهد افکند. بسیاری از انسان‌ها، در اثر عواملی همچون نقص در فطرت و سرشت، تفاوت در استعداد، نبود اسباب آموزش و همچنین برخی عادات، امکان دسترسی به برهان ندارند و چون لطف خدا بر بندگانش فراوان است، برای آنها مثال‌ها و تشبیهاتی آورده و از این طریق عامه مردم را به تصدیق این مثال‌ها فرا خوانده است (همو، ۱۹۹۷: ۱۰۹). مردم عادی فقط می‌توانند زبان تصویری این تمثیلات را بفهمند. از آنجایی که قرآن مصلحت اکثریت را در نظر دارد، درباره سعادت و شقاوت اخروی از تمثیلات حسی استفاده کرده تا به فهم مردم نزدیک باشد. به اعتقاد ابن‌رشد، امتیاز قرآن بر دیگر کتب آسمانی این است که روش‌های حسی را با روش‌های غیرحسی توأم کرده و بدین‌وسیله رستگاری طبقات سه‌گانه (فلاسفه، متکلمان و عامه مردم) را تضمین کرده است (همو، ۱۹۹۸: ۱۰۲). از آنجایی که این تمثیلات حسی در زمره متشابهات نیست، توده مردم باید این تمثیلات را به همان صورت ظاهری‌شان بپذیرند. از نظر ابن‌رشد، این تمثیلات را نباید تأویل کرد.

۱.۱. چستی تأویل از دیدگاه ابن‌رشد و تحقق آن در بستر قواعد زبان عربی

ابن‌رشد در *فصل المقال* می‌گوید شرع، ظاهر و باطن دارد. «ظاهر»، آن مثال‌هایی است که شارع برای آن معانی پنهانی زده است و «باطن» آن معانی‌ای است که جز بر اهل برهان بر کسی دیگر آشکار نیست. او این معانی را همان اصناف موجودات چهارگانه و پنج‌گانه‌ای می‌داند که غزالی در *فیصل التفرقة* به تفصیل بیان کرده است (ابن‌رشد، ۱۹۹۷: ۱۱۰). به نظر می‌رسد معنای باطنی ابن‌رشد، با معنای پنجم غزالی (وجود شبهی) منطبق باشد که می‌توان آن را آنچه مقتضای برهان فلسفی است، دانست. بدین‌سان مقصود ابن‌رشد از «ظاهر» و «باطن» در گفتمان تأویلی‌اش، ارتباطی با «ظاهر» و «باطن» نزد عرفا و متصوفه ندارد. همچنین، به نظر می‌رسد معنای «ظاهر» نزد ابن‌رشد، همان معنای «ظاهر» در اصطلاح فقها و عالمان اصولی باشد؛ یعنی آن معنایی که از میان معانی محتمل برای یک لفظ، بر فهم شنونده سبقت داشته باشد. به هنگام مواجهه با متون دینی، اگر معنای ظاهری آن با برهان ناسازگار نماید، از آنجا که هم فلسفه و هم شریعت هر دو حق‌اند و هیچ‌گاه دو حق با هم در تضاد نخواهند بود، باید از معنای ظاهری گذر کرد و به معنای باطنی که مقصود شارع بوده است، رسید. راه رسیدن از معنای ظاهری به معنای باطنی را تأویل به ما نشان می‌دهد (همان: ۹۷).

ابن‌رشد در کتاب *فصل المقال* تأویل را این‌گونه تعریف کرده است: «تأویل یعنی لفظی را از معنای حقیقی‌اش عدول داده و به سوی معنای مجازی‌اش بکشانیم؛ البته آن گونه که در زبان عربی رسم است» (همان: ۹۷). در زبان عربی، شرایطی برای حمل لفظ بر معنای مجازی وجود دارد؛ مانند اینکه معنای مجازی، رابطه‌ای با معنای حقیقی داشته باشد. این رابطه می‌تواند رابطه مشابهت، سببیت، مقارنت یا رابطه‌ای دیگر باشد. مثلاً جایی که برای یک لفظ دو دلالت حقیقی و مجازی باشد، بر اساس ضوابط زبان عربی، باید معنای حقیقی یا بین را ترجیح داد. بدین ترتیب، معیار اساسی ابن‌رشد در فرآیند تأویل قواعدی است که بر شیوه تعبیر در زبان عربی (زبان قرآن) حکم‌فرما است. بدین‌سان، تقید تأویل به زبان، از آن‌رو ضروری است که تأویل به اموری دورتر از مجال گفتمان قرآنی سیر نکند. بنابراین، موضوع، در اینجا به بازگشت ظاهر به باطنی که از مدلول ظاهری‌اش بیگانه باشد، بر نمی‌گردد، بلکه می‌خواهد از خلال سیاق قرآنی به گونه‌ای به ظاهر معنایش را ببخشد که در آن جنبه منطقی و عقلانیت آشکار شود (الجابری، ۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۲۴).

۲.۱. ظواهر متون دینی همچون ظواهر طبیعت در نظر ابن‌رشد

ابن‌رشد در کتاب *فصل المقال*، ضمن بحث از چگونگی تأویل صحیح، به نکته‌ای اشاره می‌کند که به همپوشانی روشی علوم طبیعی و تفسیر متون دینی از منظر او اشاره دارد. او می‌گوید برای شناخت حقیقت، پیشینیان فعالیت‌های علمی‌ای داشته‌اند که نمی‌توان به آنها بی‌توجه بود. این پژوهش‌ها، یا مطابق با حقایق که باید پذیرفته شوند یا مطابق نیستند که باید اصلاح و تکمیل شوند. هر گاه دانشمند علم طبیعی، حقایق را کشف می‌کند، مثلاً اینکه «زمین کروی است»، یا «خورشید بزرگ‌تر از زمین است»، آزاد نیست این حقایق را بپذیرد یا نپذیرد، بلکه ناگزیر از پذیرش آن حقیقت علمی‌ای است که با برهان به دست آمده است؛ چراکه فضیلت علمی، اقتضای چنین چیزی را دارد. هر گاه آشکار شد که دلیل به‌کاررفته در مسئله‌ای که برهان بر آن اقامه شده، صحیح نبوده و اینک دلیلی برهانی بر آن آورده شده است، صاحب آن معذور خواهد بود. آنچه درباره ظواهر طبیعت گفته شد بر ظواهر متون دینی نیز صادق است. اگر ظاهر متن دینی با عقل ناسازگار درآمد، یعنی با آنچه مؤدای برهان است، تأویل آن بر عالمان واجب است تا با عقل سازگار افتد (ابن‌رشد، ۱۹۹۷: ۹۱-۹۵). به نظر می‌رسد این بیان ابن‌رشد، بر اهمیت علم در تفسیر متون دینی از منظر او حکایت دارد.

۳.۱. تشخیص تأویل‌پذیر از تأویل‌ناپذیر در نظر ابن‌رشد

در پایان کتاب *الکشف عن مناهج الأدلة*، ابن‌رشد قانونی وضع می‌کند تا بگوید در شریعت، تأویل چه چیزی جایز است و تأویل کدام یک جایز نیست. به باور وی، هر چیزی را نمی‌توان و نباید تأویل کرد؛ اگر بر محال‌بودن معنای ظاهری لفظ، برهان نداشته باشیم، نباید آن را تأویل کرد. تأویل وقتی لازم است که معنای ظاهری آیه یا با برهان مخالف باشد، یا با معنای ظاهری آیه دیگری. در صورت تعارض ظواهر آیات با یکدیگر، آیه‌ای که معنای محکم‌تری دارد حفظ می‌شود و آیه متشابه حمل بر معنای مجازی می‌شود. مبادی شریعت و هر آنچه عقل مستقلاً قادر به ادراک گنه آن نیست، تأویل ندارند و باید ظاهر را حفظ کرد. برخی امور تأویل‌ناپذیرند: اقرار به خدا، نبوت و معاد. از این‌رو، تأویل آیاتی که به این اصول برمی‌گردند جایز نیست، اما نتایج برآمده از این مبادی که گفتار دینی از آنها تعبیر می‌کنند و غالباً تعابیری مجازی هستند، تأویل‌پذیرند. با بررسی دقیق درمی‌یابیم که سه مسئله قدم عالم، علم خدا به جزئیات و

معاد جسمانی، که غزالی در آنها فلاسفه را به کفر متهم کرده، بر بدفهمی و تفسیر نادرست از متون دینی (قرآنی) مبتنی بوده است. اگر معنای باطنی عبارات قرآنی کاملاً واری شود، درمی‌یابیم که موضع فلسفی در توافق با موضع متکلمان است؛ زیرا فلاسفه به هیچ وجه منکر خلقت عالم یا معاد جسمانی نیستند. در مسئله احداث عالم، فلاسفه نوع دائم و متکلمان نوع منقطع آن را پذیرفته‌اند. در مسئله معاد هم فقط در کیفیت آن، که جسمانی یا روحانی است، با هم اختلاف دارند و نه در اصل معاد.

۴.۱. جست‌وجوی شواهد درونی کتاب در اندیشه ابن‌رشد

از جمله مبادی مهم نظریه تأویلی ابن‌رشد، توجه به وحدت درونی گفتار دینی است. می‌توان گفت هر گاه ظاهر گفتاری در شریعت با برهان ناسازگار بنمایاند، با واری دقیق شریعت به این مطلب می‌رسیم که می‌توان از خود الفاظ شریعت، چیزهایی را یافت که در ظاهر خود به آن تأویل، گواهی می‌دهند. از این رو آیات قرآن، یکدیگر را تفسیر می‌کنند. به عبارت دیگر، اگر آیه‌ای یافت شود که ظاهرش با برهان سازگار نباشد، آیه دیگری وجود دارد که ظاهر آن بر معنای حقیقی‌ای که همراه با تقریر عقل و منظور آیه نخست بوده است، گواهی دهد. ابن‌رشد می‌گوید: «آنچه در شرع آمده، اگر اجزایش به درستی بررسی شود، در الفاظ آن گواه بر تأویل یا نزدیک به آن یافت می‌شود» (همان: ۹۸). نتیجه اینکه ابن‌رشد نقشی تنبیهی برای برهان قائل است؛ یعنی پس از جست‌وجوی فراوان در ظواهر دیگر متون دینی، آشکار می‌شود که مقصود آن نمی‌تواند ظاهر آن باشد، نه اینکه برهان را قرینه‌ای برای دست‌کشیدن از ظواهر مخالف قرار داد. از این رو، درمی‌یابیم که منظور ابن‌رشد از تأویل، کشف حقیقت دیگری غیر از آنچه گفتار دینی متضمن آن است، نیست. در واقع، پی‌گیری معنای مقصود، در پس تعبیر مجازی و مثال‌های حسی است، به گونه‌ای که مدلول گفتار دینی را با آنچه برهان تقریر می‌کند، همراه خواهد کرد (الجابری، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

۵.۱. تراز معرفتی مخاطبان تأویل در نظر ابن‌رشد

یکی دیگر از مبادی مهم نظریه تأویلی ابن‌رشد در فهم و تفسیر متون دینی، توجه به تراز معرفتی مخاطبان تأویل است. ابن‌رشد می‌گوید مقصود شریعت، آموزاندن دانش حقیقی و کردار درست به همگان است. بنابراین، شریعت باید دربردارنده همه

روش‌های تصدیق باشد. از دید ابن‌رشد، متون دینی به سه زبان با انسان‌ها سخن گفته‌اند: با مردم عادی به صورت خطابی؛ با اهل جدل به صورت جدلی؛ در بطن خود نیز معنایی را برای حکیمان به ودیعت نهاده است. به باور ابن‌رشد، اینکه کلمه «فهم» در متون دینی، اغلب جنبه سلبی دارد، نشان از این واقعیت دارد که عامه مردم نمی‌توانند از طریق تأویل به باطن شریعت دست یابند. برای جمهور مردم، بیش از آنکه کلمه «فهم» کلمه‌ای کلیدی باشد، از تعبیری همچون «ایمان» و «تصدیق به وحی» سخن گفته می‌شود (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۹: ۱۹). ابن‌رشد در این باره مثالی آورده است. او می‌گوید در قرآن عباراتی هست که جهت، حرکت و رؤیت را به خدا منتسب کرده است. از سوی دیگر، در هیچ جای قرآن، جسم‌داشتن صراحتاً از خدا نفی نشده است. ابن‌رشد معتقد است این امور از امور مسکوت‌عنه شریعت‌اند و نباید به صورت نفی و اثبات درباره آنها صراحتاً سخن گفت. اگر جمهور نیز در این زمینه پرسش کنند باید به آیه «لیس کمله شیء» (شوری: ۱۱) پاسخ دهیم (ابن‌رشد، ۱۹۹۸: ۱۳۹). هدف ابن‌رشد آن است که گاه با الزام عامه مردم به ظاهر شریعت و گاه با الزامشان به قرائت خاص از آیات قرآنی، آنان را از کژروی و کفر دور کند.

۱. ۶. سازگاری حقیقت فلسفی و حقیقت دینی؛ نتیجه تأویل در اندیشه ابن‌رشد

تعیین روابط متقابل فلسفه و دین یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای ابن‌رشد است. ابن‌رشد حوزه دین را گسترده‌تر از حوزه فلسفه می‌داند؛ چراکه فلسفه فقط از سعادت عقلانی گروه کوچکی از آدمیان بحث می‌کند، اما دین از سعادت همه آدمیان سخن می‌گوید و در نتیجه سه نوع استدلال خطابی، جدلی و برهانی را به کار برده است. نتایج حاصل از روش برهانی اصولاً مغایر با نتایج حاصل از روش جدلی یا خطابی نیست. فقط صورت بیان مطالب متفاوت است (فخری، ۱۳۷۲: ۳۰۳). علت انقسام متون به ظاهر و باطن، اختلاف انسان‌ها در فطرت و تفاوت در استعدادشان است. همین تفاوت طبیعی است که سبب ظهور دو حقیقت شده است: حقیقت دینی و حقیقت فلسفی. سه گروه فیلسوفان، متکلمان و توده مردم، در توانایی عقل‌ورزی و همچنین در میزان تصدیق در مواجهه با تفسیر نصوص متشابه، با هم تفاوت دارند. فراگیری حقیقت دینی برای هر سه گروه است. عامه مردم، حقیقت را به قدر استعداد ادراکی‌شان می‌فهمند و سزاوار

نیست معرفتی فراتر از درک آنان بخواهیم. اما خواص، این حقیقت را از راه برهان، درک می‌کنند. حقیقت دینی و حقیقت فلسفی، دو وجه یک حقیقت‌اند که البته هر کدام به روش خاص خود از حقیقت بحث می‌کنند. از آنجا که اسلام با هر سه طریق فوق، انسان‌ها را به حقیقت فرا خوانده است، تصدیق به حقیقت در همه آنان تحقق پیدا کرده است. از این رو، حقیقت واحدی است که اهل برهان به آن می‌رسند، همچنان که اهل خطابه از طریق حسی یا خیالی آن را درک خواهند کرد. در صورت وقوع نزاع «ظاهری» میان نصوص دینی و متون فلسفی، این وظیفه فیلسوفان است که این نزاع را با توسل به روش تأویل حل کنند.

ابن‌رشد به هیچ وجه قائل نیست که فیلسوف، برای هماهنگی میان فلسفه و شریعت از طریق تأویل، از چنان حجیتی برخوردار است که می‌تواند اصول اعتقادی تازه‌ای وضع کند، یا از اعتقادات مسلم بکاهد. فیلسوف نیز همچون مفسر قرآن متکی به نص است. اتکای فیلسوف به متن دینی، مهم‌ترین حدّ روش فلسفی تأویل است (همان: ۳۰۰). روش تأویل اگر درست فهمیده شود و به کار رود، نشان خواهد داد که در همه مسائل اساسی، فلسفه در توافق با شریعت است. این همان موضع ابن‌رشد در *فصل المقال* است که به تکافؤ حقیقت فلسفی و دینی معروف است. هر فردی حق دارد و موظف است که قرآن را به کامل‌ترین شیوه‌ای که در توان دارد، بفهمد. شخصی که می‌تواند معنای فلسفی متن مقدس را درک کند باید آن را از نظر فلسفی تفسیر کند. هر زمان، تعارضی میان متن دینی و نتایج برهانی رخ داد، با تأویل فلسفی متن است که می‌توان دوباره هماهنگی را برقرار کرد. از این اصل دو نتیجه برمی‌آید: ۱. انسان هرگز نباید در صدد برآید خودش را بالاتر از مرتبه تفسیری قرار دهد که از عهده او ساخته است؛ ۲. انسان نباید هرگز تفسیرهایی را که مختص مراتب بالای عقول است، برای مراتب پایین‌تر بازگو کند (ژیلسون، ۱۳۹۵: ۳۱۲). حقیقت فلسفی همواره اساس تأویلی است که به استناد ابن‌رشد در چارچوب مجاز زبانی در شریعت صورت می‌گیرد. فلسفه و شریعت، هر دو دنبال حقیقت‌اند و این حقیقت، همان فضیلت است. فیلسوف با به‌کارگیری روش تأویل، دین را از درون خود دین می‌فهمد و عالم دینی می‌تواند آنچه را که لازمه عقلانیت است به معانی گفتار دینی ببخشد و در نتیجه، همراهی فیلسوف و عالم دینی را در پی خواهد داشت.

۲. دیدگاه اسپینوزا درباره تفسیر (هرمنوتیک) کتاب مقدس

زمانه‌ای که اسپینوزا در آن می‌زیست، زمانه به بار نشستن ثمره رنسانس و نهضت اصلاح دینی بود. در پی پرسش‌هایی که علوم جدید پیش کشیده بود، دین به نحو فزاینده‌ای، موضوع تحقیق انتقادی گسترده‌ای قرار گرفته بود. تفکر الاهیاتی، دیگر برای تبیین عالم و انسان کفایت نمی‌کرد. آنها با نقد بنیادین تفسیر متون گذشته، به‌ویژه متون دینی، به دنبال تبیین‌هایی جایگزین برای آموزه‌های الاهیاتی از طریق مطالعه مدرن دین بودند. از این‌رو مرجعیت یگانه پدران کلیسا در تفسیر کتاب مقدس را برنتابیدند و بر فهم تاریخی، گفتاری و گرامری آن اصرار داشتند، به گونه‌ای که به تدریج معتقد شدند باید مرجعیت جدیدی در برابر مرجعیت کلیسا پدید آید. اسپینوزا رساله *الاهی‌سیاسی* را با هدف نشان دادن گونه‌ای از تفسیر متون نگاشت که با الاهیات آزاداندیشانه سازگار باشد.

یکی از مهم‌ترین علل شکل‌گیری جنبش روشنفکری دینی در طلوع رنسانس، نقد تاریخی کتاب مقدس بود که معتقد بودند همان‌گونه که طبیعت، قوانینی دارد، برای ضبط نقلیات تاریخی و صحت‌سنجی آنها نیز ضوابطی هست و هیچ تفاوتی میان ظواهر طبیعی و متون دینی در تسلیم در برابر عقل و قواعد آن نیست. اسپینوزا معتقد است نقد تاریخی، از ایمان به محل صدور کتب مقدس پیشی می‌گیرد و پیش از فهمیدن اعتبار آن باید چگونگی تفسیر کتاب مقدس را بدانیم تا از رهگذر آن، معنایش را بفهمیم. این نوع نگاه اسپینوزا به کتاب مقدس بازتابی از طبیعت‌گرایی او است (Rocca, 2008: 237).

طبق نظر اسپینوزا، اصل بنیادین در تفسیر کتاب مقدس آن است که ما باید از خود کتاب برای تفسیر کتاب مقدس استفاده کنیم. این، نظریه جدیدی نیست، بلکه شعار انقلاب پروتستان‌ها بود. اما این شعار در دستان اسپینوزا معنای جدیدی می‌یابد (Curley, 2001: 331). او با این نظریه‌اش که «شناخت کتاب مقدس فقط باید از خودش فهمیده شود»، نظریه‌ای روش‌شناختی بنیان می‌نهد (Lang, 2001: 295). آنچه ما نباید در تفسیر خود از کتاب مقدس بیاوریم، پیش‌داوری‌های ما است که ممکن است درباره حقانیت یا ارزش اخلاقی یا زیبایی کتاب مقدس داشته باشیم. دانش کتاب مقدس باید از داده‌های حاصل از خود کتاب به عمل آید نه از ملاحظات و اعتبارات آنچه معقول است. این روش در فهم کتاب که فقط باید از خود کتاب استفاده کرد، در پرتو خردگرایی اسپینوزا کاملاً مشهود است.

۱.۲. همخوانی تفسیر کتاب مقدس با تفسیر طبیعت از منظر اسپینوزا

روش‌شناسی تفسیری اسپینوزا از نگرش فلسفی او جدا نیست. لذا باید به رویکرد طبیعت‌گرایانه او به تفسیر متون دینی، تحت تأثیر دستاوردهای فکری عصر وی توجه داشت. او بر اهمیت علم، حتی در تفسیر کتاب مقدس، تأکید دارد. وی مدافع برنامه روشمند علم طبیعی شد که در نگرش ریاضی به طبیعت ریشه داشت. اسپینوزا در رساله *الاهی‌سیاسی* هرمنوتیک کتاب مقدس را برگرفته از همین نگاه علمی دنبال می‌کند (Rudavsky, 2014: 62). به باور اسپینوزا، اگر کتاب مقدس سندی تاریخی (یعنی طبیعی) است، باید مانند هر اثر طبیعی دیگری با آن رفتار کرد. بنابراین، مطالعه کتاب مقدس باید همچون مطالعه طبیعت یا علوم طبیعی جریان یابد: از راه جمع‌آوری و سنجش داده‌های تجربی، یعنی از طریق تحقیق درباره خود کتاب در کنار شرایط زمینه‌ای انشای آن به منظور یافتن اصول عام این کتاب (نادلر، ۱۳۹۳: ۶۷). در اینجا، شأن کتاب مقدس، شأن طبیعت خواهد بود. فهم گرامر و دستور زبان مندرج در کتاب، همراه با روش‌های علم طبیعی، بنیان‌های طرح اسپینوزا برای فهم کتاب مقدس را فراهم می‌کند.

۲.۲. تمهید قواعد عام برای تفسیر کتاب مقدس در اندیشه اسپینوزا

چنان‌که اشاره شد، هدف اسپینوزا از بررسی نقادانه متن، تمهید روشی تفسیری در فهم متن مقدس بود تا از آن طریق اشتباهات و نیز تأویل‌های نادرستی را که به دست شاغلان به الاهیات در آن راه یافته بود، پالایش کند. اسپینوزا در فصل هفتم رساله *الاهی‌سیاسی*، قواعدی را برای خوانش درست متن و تفسیر صحیح آن بیان می‌کند. از نظر او، ابتدا باید کتاب مقدس را از حیث تاریخی بررسی کرد و پس از آن به سراغ تفسیر (طبیعی) آن رفت. بررسی تاریخی کتاب مقدس باید دربردارنده سه گام باشد:

الف. شناخت قواعد زبان

در این گام، شناخت ویژگی‌های زبانی که کتاب به آن نگاهشده شده و نویسندگان آنها با آن گفت‌وگو کرده‌اند، بررسی می‌شود. از این طریق است که می‌توان معانی متون را بر حسب استعمال عرفی آنها شناخت. زبان، وسیله گفت‌وگو است و از این‌رو نقشی اساسی در شأن تاریخی متن دارد. در اینجا چون هم مؤلفان و هم مخاطبان عبرانی

بوده‌اند، شناخت زبان عبری ضروری است. زبان تورات، زبانی مجازی و استعاری است. به نظر او، این مجاز و استعاره، آگاهانه و عمدی بوده است، نه صرفاً به هدف تزئین الفاظ یا خصلت شرقی ادبیات آنها. اما این گام، یکی از موانع اصلی در راه تحقیق است؛ زیرا زبان عبری کنونی، زبان عبری زمان تألیف نیست. اسپینوزا در اینجا به شکاف میان زمان ایجاد و زمان خواندن توجه می‌دهد. قصد او این است که توجه ما به این شکاف را وسیله‌ای برای فهم متن قرار دهد و این همان تأثیر روش محتوایی و تاریخی تفسیر او است (Lang, 2001: 295).

ب. تفسیر ظاهری کتاب مقدس

اسپینوزا در این گام به چند ویژگی اساسی در تفسیر کتاب مقدس اشاره می‌کند که در نوع خود بی‌نظیرند:

۱. **تقسیم‌بندی موضوعی کتاب و سپس سازگاری میان آیات متشابه؛** پیشنهاد اسپینوزا این است که ابتدا آیات کتاب گردآوری، و سپس ذیل موضوعات خاصی گروه‌بندی شود. مثلاً می‌توان آیات را بر حسب واضح‌بودن یا نبودن دسته‌بندی کرد. آنگاه آیات روشن را در کنار هم و آیات متشابه را که ناسازگار می‌نمایند نیز کنار هم گذاشت تا با کمک آیات روشن، بتوان از آنها کشف معنا کرد. عزم اسپینوزا بر این بود که تعالیم کتاب مقدس را مادامی که ثابت نشده و به وضوح تام نرسیده‌اند، نپذیرد، تا این‌گونه، روش تفسیر کتاب مقدس را بنیان نهد.

۲. **جست‌وجوی شواهد درونی کتاب و پرهیز از پیش‌داوری؛** منظور اسپینوزا از روشنی و وضوح در این گام، فهم متن بر حسب سیاق است نه بر حسب عقل. او بر تفسیر لفظی و ظاهری کتاب تأکید دارد. با این حال، اگر در کتاب با متنی روبه‌رو شدیم که با عقل و نور طبیعی تعارض دارد، در گام نخست، چنان‌که در بند پیشین گفته شد، باید معیار را بر وضوح متن گذاشت؛ آنگاه باید دید آیا شاهد و قرینه‌ای درونی از خود کتاب می‌توان یافت که بتواند به این تعارض پایان دهد و ما را به تفسیر غیرلفظی برساند. اسپینوزا در ضمن بیان نمونه‌ای از کتاب مقدس مبنای خود را در این باب توضیح می‌دهد. او می‌گوید در کتاب مقدس آمده است که «خدا آتش است» (تثنیه، ۴: ۲۴)؛ این باور که خدا بر حسب ظهور معنای لفظی حقیقتاً آتش باشد، عقلانی نیست؛ با

این همه، باور به این واقعیت عقلی نباید ما را از تفسیر لفظی متن باز بدارد. زیرا موسی (علیه السلام) صراحتاً گفته است که خدا آتش است. برای برطرف کردن این تعارض، در صورت امکان باید به دنبال شیوه‌ای استعاری و مجازی باشیم. در کتاب مقدس، شواهدی درونی راجع به استعمال کلمه «آتش» در معنای غیرلفظی هست که نشان‌دهنده خشم است (ایوب، ۳۱: ۱۲). نکته اساسی در این رویکرد تفسیری آن است که هر گونه واگرایی از معنای لفظی باید بر اساس شواهد و دلایل درونی کتاب باشد. حقیقت متن دینی، تجلی آن در معنای حرفی‌اش است نه در چیز دیگری؛ لذا باید همه تأویلات به هم‌ریخته‌ای را که بر متن حاکم شده‌اند کنار گذاشت. از همین رو است که اسپینوزا اهمیت تفسیر را در فهم معنای متون می‌داند نه حقیقت آنها.

۳. تمایز روش شناختی معنای متن از حقیقت آن؛ یکی از رویکردهای بدیع روش اسپینوزا در تفسیر کتاب مقدس، که پیش از او در تاریخ نقد مطرح نشده بود، تمایز میان «معنای» اصیل یک عبارت و «حقیقت» آن است. در واقع، «متن» به عنوان فرآیندی که تفسیر مبتنی بر آن است و «معنایی» که محصل از آن است، همگی به عنوان آنچه از حیث تاریخی ممکن‌اند نگریسته می‌شوند. از نظر اسپینوزا، تفسیر متن، خواه کتاب مقدس یا هر متن دیگری، بر «حقیقت» معنایی که از آن فرآیند آشکار می‌شود مبتنی نیست، بلکه بر کشف فقط آن «معنا»، بدون توجه به انطباق داشتن یا نداشتن آن معنا با نظریه، وابسته است (Lang, 2001: 297).

۴. تفسیر ناپذیر بودن همه متون؛ اسپینوزا می‌گوید ما نباید در همه متون، آیات روشن را در برابر آیات متشابه قرار دهیم تا آیات دسته دوم را با دسته اول تفسیر کنیم، چراکه به تفسیر مبتنی بر هوا و هوس خواهد انجامید. اگر متنی آشکارا می‌گوید خورشید دور زمین می‌گردد، شایسته نیست بر اساس پیش‌داوری‌های خود، معنای صریح آن را پنهان کنیم یا برای همخوانی آن با حقیقت علمی، آن را به معنای دیگری تحویل بریم. کسی که در این زمینه باید سخن بگوید منجم است. در هر حال، شایسته نیست کلمات را از مواضعشان خارج کنیم و بر متن بیش از آنچه پذیرای آن است، تحمیل کنیم.

ج. شناخت تاریخ کتاب‌ها و شخصیت نویسندگان آنها

گام پایانی اسپینوزا در بررسی تاریخی کتاب مقدس، عبارت است از گردآوری اطلاعات درباره زندگی نویسندگان کتاب، شخصیت و علایق آنان، شناخت مخاطبان

آنها و زبانی که به آن سخن می‌گفته‌اند، تاریخ کتاب‌ها و اینکه چگونه به عنوان شریعت پذیرفته شدند (اسپینوزا، ۱۳۹۷: ۲۵۴). شناخت مقصود کتاب و میزان اعتماد به آن، همچنین اطمینان از راه یافتن یا راه نیافتن خطا در آن، از اهداف این گام شمرده شده است. به هنگام خواندن کتابی که در بردارنده مطالبی است که نمی‌توان آنها را تصدیق کرد یا اینکه الفاظی مبهم و متشابه در آن می‌یابیم، با شناخت نویسنده‌اش می‌توانیم ابهامات و دخالت‌هایی را که بر متن حاکم شده است، بفهمیم. چه بسا مذهبش در سیاست و روابطش در مجموعه‌های بشری‌ای که با آنها زندگی کرده و برای آنها نگاشته است، متن را در بر گرفته باشد. از این رو، ضروری است که بدانیم چه کسی، برای چه کسانی، به چه منظور و چه موقع آن را نوشته است. اسپینوزا برای نخستین بار در جهان پساکلاسیک پرسش از «چه موقع» را در تفسیر می‌آورد (Lang, 2001: 296).

۳.۲. تفسیر بر مبنای نور طبیعی عقل از نظر اسپینوزا

از نظر اسپینوزا، پس از پیمودن گام‌های فوق و هنگامی که همه اطلاعات تاریخی و زبانی مربوط را گردآوری کردیم می‌توانیم به سراغ تفسیر کتاب برویم. اسپینوزا می‌گوید همان‌طور که در طبیعت به هنگام بررسی، ابتدا به آنچه عمومیت و شمول بیشتری دارد می‌پردازیم، مانند حرکت و سکون، در اینجا نیز باید به آنچه عمومیت و شمول بیشتری دارد پردازیم؛ یعنی آنچه همه انبیا به آن پرداخته‌اند: وجود خدای واحد و قادر، و جوب اطاعت از او، دوست داشتن همسایگان همچون خود؛ آنگاه رهسپار شدن به آنچه عمومیت کمتری دارد، مانند امور زندگی روزمره که اعمال خاص بیرونی فضیلت راستین‌اند (اسپینوزا، ۱۳۹۷: ۲۵۵-۲۶۶). اگر تعارضی پیش آید چاره‌اش از طریق شناخت مناسبت و زمان و مکانی است که این متون در آن نگاشته شده‌اند؛ یعنی از طریق رجوع به بسترگاه تاریخی‌ای که این متون در آن شکل گرفته‌اند، ممکن است. با این حال او معتقد است با مدد نور طبیعی عقل نمی‌توان فهمید که طاعت صرف، راه رستگاری است و اگر از وحی و شهادت کتاب برخوردار نباشیم، تقریباً نجات همه آدمیان در معرض تردید قرار می‌گیرد (همان: ۳۹۸). کتاب مقدس، حقایق حکمت را به زبانی تخیلی قابل فهم برای عموم عرضه می‌کند (Frankel, 2014: 84). اسپینوزا معتقد است کتاب مقدس را نیز همچون دیگر نوشته‌ها باید فهمید. او دو شیوه متمایز برای تفسیر

متون (دینی و غیردینی) را بر نمی‌تابد. از این‌رو در فصل هفتم رساله‌اش موسی بن میمون را نقد می‌کند که معتقد بود انبیا در کتاب مقدس، سخنان خود را در لفافه گفته‌اند و بنابراین نمی‌توان کتاب را با کتاب تفسیر کرد. از نظر اسپینوزا، پیام کلی کتاب مقدس، که دوست داشتن همسایه همچون خود است، برای همگان کاملاً درک‌شدنی است. او جنبه آسیب‌زای روش‌شناسی ابن‌میمون را در این می‌بیند که توانایی درک کتاب مقدس را از انسان‌های عادی می‌گیرد. اسپینوزا همچنین زیر بار بردن متن به چیز دیگری، مانند فلسفه افلاطون یا ارسطو یا حتی تأویل مجازی آن را، که انتخابش به دلخواه مفسر است، نمی‌پذیرد. او چنین رویکردی به متون را مضر می‌داند و در واقع، به بی‌ارزش شدن کتاب مقدس خواهد انجامید (اسپینوزا، ۱۳۹۷: ۲۷۲-۲۷۶).

۳. مقایسه و نتیجه‌گیری

عناصر اندیشه ابن‌رشد را آشکارا می‌توان در سازه‌های فکری متفکران دوره رنسانس مشاهده کرد. ترجمه‌های لاتینی آثار ابن‌رشد و رواج فلسفه او به دست ابن‌رشدیان لاتینی در سده‌های دوازدهم تا شانزدهم میلادی، به شکل‌گیری این تأثیر فکری انجامید. اسپینوزا نیز، خواه با مطالعه مستقیم ترجمه آثار ابن‌رشد، خواه با واسطه آثار موسی بن میمون، با اندیشه‌های ابن‌رشد آشنا بوده است. به نظر می‌رسد مشابهت و قرابت روش آنها در تفسیر متون دینی را از همین سوویه باید نگریست.

با تأمل درباره اوضاع اجتماعی و فکری عصر ابن‌رشد و اسپینوزا درمی‌یابیم که جامعه به سبب اختلافات مذهبی به تفرقه و دشمنی با هم کشیده شده بود. هر دو فیلسوف، به عملکرد اجتماعی دین و نیز رساندن انسان‌ها به سعادت، باور داشتند. از نظر آنها، پذیرفتنی نبود دینی که خود منادی صلح و آرامش است، سبب ستیز آدمیان باشد. هر دو، اشکال را در این یافتند که این اختلافات، در برداشت‌ها و تأویل‌های نادرست رجال دینی از متون مقدس ریشه دارد و چاره کار را تمهید قواعدی برای فهم و تفسیر صحیح این متون دانستند.

به رغم اشتراک ابن‌رشد و اسپینوزا در انگیزه ورود به این مسئله، اختلافی اساسی در مبنای آنها دیده می‌شود. این اختلاف، به تفاوت متن پیش روی آنها باز می‌گردد. ابن‌رشد، متن فرارویش را معجزه‌ای جاودان از جانب خداوند می‌داند و اسپینوزا آن را

مکتوباتی نگاشته شده به دست آدمیان در اعصار متمادی. با این نگرش، ابن‌رشد مسئله تأویل و گذر از معنای ظاهری به حقیقی را به هنگام مشاهده تعارض مطرح می‌کند؛ اما اسپینوزا روشی را پی می‌افکند تا بتواند جامعه را از برداشت‌های گمراه‌کننده ناهلان برهاند و به سوی الاهیات آزاداندیشانه سوق دهد. تفسیر، از نظر اسپینوزا، مسئله عامی است که بسیاری از مسائل نقدی و عملی را به نحو یکسان در بر می‌گیرد. او محتوای کتاب مقدس را حقایقی ساده می‌داند که با فهم رایج عامه دست‌یافتنی است. لذا به‌شدت با تأویل‌گرانی همچون موسی بن میمون که به حقایقی فراتر از نور فطری عقل معتقدند، مخالفت می‌کند. عزم اسپینوزا بر این بود که تعالیم کتاب مقدس را مادامی که ثابت نشده‌اند و به وضوح تام نرسیده‌اند، نپذیرد، تا بدین‌گونه روش تفسیر کتاب مقدس را بنیان نهد. از آنجا که کتاب مقدس، دیگر با ما به گونه معتبر سخن نمی‌گوید، هیچ نیازی به هیچ نوع فهمی از آن، جز تفسیر تاریخی آن نیست. اسپینوزا در رساله *الاهی‌سیاسی*، روشی منطقی برای تفسیر پیش نمی‌کشد، بلکه اعلان استقلال را پیشنهاد می‌دهد که تصدیقی از نوع تصدیق در علم را حداقل داشته باشد تا اینکه مستقل باشد و وابسته به مرجع دیگری نشود. از نظر او، از آنجا که کتاب مقدس به مقتضای فهم مردم عادی تدوین شده است، تفسیر، منحصر در فرد معینی نیست، بلکه متعلق به هر فرد آزادی است که بر اساس آزادی‌ای که خدا به او داده است، می‌تواند هر گونه که بخواهد تفسیر کند. رویکرد ابن‌رشد در اینجا با اسپینوزا متفاوت است. ابن‌رشد اصل تأویل را راهکار خود دین برای فهم دین می‌داند. ابن‌رشد خواسته است حدود تأویل را، در جایی که چاره‌ای جز تأویل ظاهر شریعت نداشته باشیم، مشخص کند. او به مراتب سه‌گانه تصدیق، متناظر با مراتب فهم سه‌گانه انسان‌ها قائل است. حقیقت فلسفی، که مرتبه‌اعلای حقیقت است، با برهان به دست می‌آید؛ اما او نیز معتقد است دین از تأویل‌های نادرست متکلمان که توانایی فهم مرتبه‌اعلای آن را نداشته‌اند، آسیب دیده است. از همین‌رو، ابن‌رشد در گام نخست، مخالفت خود را از حیث روشی با تأویل متکلمان اعلان می‌کند. سپس در گام بعدی، افشای حقایق تأویل میان عامه مردم را به دست آنان نادرست می‌شمرد. آموزگار حقیقی تأویل، فیلسوف است که معین می‌کند کدامین آموزه کلامی را باید تفسیر کرد و این تفسیر چگونه باشد.

با این همه، ساز و کار روش هر دو در تمهید قواعد تأویل و تفسیر متن، بسیار به

هم نزدیک است. از آنجا که هر دو معتقد بودند وجود آیات متشابه، خاستگاه پیدایش تعارض است، رعایت قواعد زبان را در خوانش صحیح متن ضروری می‌دانستند. از این‌رو، گام نخست در مواجهه با متون را حمل بر ظاهر آن می‌دانستند. به هنگام تعارض نیز آیات و متون را به دو دسته آشکار و پنهان تقسیم می‌کردند و آنگاه متون پنهان و متشابه را به متون آشکار و محکم عرضه می‌کردند. هر دو نیز استفاده از تمثیل را در متن مقدس برای راهبری اذهان عامه مردم به حقیقت و در نتیجه، راه‌یابی به فضیلت، موجه می‌دانستند. تلقی هر دوی آنها از تفسیر نصوص دینی را ذیل نظریه روش‌شناختی «تفسیر متن به متن» می‌توان ملاحظه کرد. اساساً مهم‌ترین حدّ روشی تأویل ابن‌رشد و تفسیر اسپینوزا، اتکای به متن است. هر دو نیز معتقد بودند همه متون را نباید تأویل یا تفسیر کرد.

به نظر می‌رسد این دو فیلسوف عقل‌گرا، با پالایش دین از پیش‌داوری‌های نادرست و تمهید روشی عقلانی برای فهم صائب متن، فهم صحیح دین را از درون دین با ملاحظه لوازم عقلانی دنبال کرده‌اند.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۹۲). ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، تهران: عابدزاده.
کتاب مقدس.
- ابراهیمی دینانی، غلام‌حسین (۱۳۸۹). درخشش ابن‌رشد در حکمت مشاء، تهران: نشر علم.
- ابن رشد، ابو الولید محمد بن احمد (۱۹۹۷). *فصل المقال فی تقریر ما بین الشریعة والحکمة من الاتصال*، تصحیح: محمد عابد الجابری، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- ابن رشد، ابو الولید محمد بن احمد (۱۹۹۸). *الکشف عن مناهج الادلة فی عقائد الملة*، تصحیح: محمد عابد الجابری، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- اسپینوزا، بندیکت (۱۳۹۷). *رساله الاهی سیاسی*، ترجمه: علی فردوسی، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
- الجابری، محمد عابد (۱۳۹۱). *خوانشی نوین از فلسفه مغرب و اندلس*، ترجمه: سید محمد آل‌مهدی، تهران: ثالث.
- ژیلسون، اتین (۱۳۹۵). *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطا*، ترجمه: رضا گندمی نصرآبادی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب؛ تهران: سمت، چاپ دوم.
- فخری، ماجد (۱۳۷۲). *سیر فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه: نصرالله پورجوادی و دیگران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- فخری، ماجد (۱۳۹۸). *ابن‌رشد؛ زندگی، آثار و تأثیر او*، ترجمه: محمد بخشی فعله، قم: بوستان کتاب.
- نادلر، استیون (۱۳۹۳). *باروخ اسپینوزا (دانش‌نامه فلسفه استنفورد)*، ترجمه: حسن امیری‌آرا، تهران: ققنوس.
- Curley, Edwin (2001). "Notes on a Neglected Masterpiece: Spinoza and the Science of Hermeneutics", In: Genevieve Lloyd (ed.), *Spinoza, Critical Assassments of Leading Philosophers*, V. 3, London: Routledge.
- Frankel, Steven (2014). "Spinoza's Rejection of Maimonideanism", In: Steven Nadler (ed.), *Spinoza & Medieval Jewish Philosophy*, London: Cambridge University Press.
- Lang, Berel (2001). "The Politics of Interpretation: Spinoza's Modernist Turn". In: Genevieve Lloyd (ed.), *Spinoza, Critical Assassments of Leading Philosophers*, V. 3, London: Routledge.
- Rocca, Michael Della (2008). *Spinoza*, London & New York: Routledge.
- Rudavsky, T. M. (2014). "The Science of Scripture: Abraham Ibn Ezra and Spinoza on Biblical Hermeneutics", In: Steven Nadler (ed.), *Spinoza and Medieval Jewish Philosophy*, London: Cambridge University Press.

References

- The Holy Quran. 2013. Translated by Naser Makarem Shirazi, Tehran: Abedzadeh.
- The Bible
- Al-Jaberi, Mohammad Abed. 2012. *Khaneshi Nowin az Falsafeh Maghreb wa Andolos (A New Reading of Maghreb and Andalusian Philosophy)*, Translated by Seyyed Mohammad Al Mahdi, Tehran: Thaleth. [in Farsi]
- Curley, Edwin. 2001. "Notes on a Neglected Masterpiece: Spinoza and the Science of Hermeneutics", in: Genevieve Lloyd (ed.), *Spinoza, Critical Assessments of Leading Philosophers*, V. 3, London: Routledge.
- Fakhri, Majed. 1993. *Seyr Falsafeh dar Jahan Islam (The Course of Philosophy in the Islamic World)*, Translated by Nasrollah Purjawadi et al, Tehran: University Publishing Center, Second Edition. [in Farsi]
- Fakhri, Majed. 2019. *Ibn Roshd; Zendegi, Athar wa Tathir U (Ibn Roshd; His life, Works and Influence)*, Translated by Mohammad Bakhshi Faleh, Qom: Book Garden. [in Farsi]
- Frankel, Steven. 2014. "Spinoza's Rejection of Maimonideanism", in: Steven Nadler (ed.), *Spinoza & Medieval Jewish Philosophy*, London: Cambridge University Press.
- Gilson, Etienne. 2016. *Tarikh Falsafeh Masihi dar Ghorun Wosta (History of Christian Philosophy in the Middle Ages)*, Translated by Reza Gandomi Nasr Abadi, Qom: University of Religions and Denominations, Tehran: Samt, Second Edition. [in Farsi]
- Ibn Roshd, Abu al-Walid Mohammad ibn Ahmad. 1997. *Fasl al-Maghal fi Taghrir Ma Bayn al-Shariah wa al-Hekmah men al-Ettesal (The Statement on the Connection between Sharia and Wisdom)*, Edited by Mohammad Abed al-Jaberi, Beirut: Center for Arab Unity Studies. [in Arabic]
- Ibn Roshd, Abu al-Walid Mohammad ibn Ahmad. 1998. *Al-Kashf an Menhaj al-Adallah fi Aghaed al-Mellah (Discovering the Methods of Evidence in the Beliefs of the Nation)*, Edited by Mohammad Abed al-Jaberi, Beirut: Center for Arab Unity Studies. [in Arabic]
- Ibrahimi Dinani, Gholam Hoseyn. 2010. *Derakhshesh Ibn Roshd dar Hekmat Mashsha*, Tehran: Scinece Press. [in Farsi]

- Lang, Berel. 2001. "The Politics of Interpretation: Spinoza's Modernist Turn", in: Genevieve Lloyd (ed.), *Spinoza, Critical Assessments of Leading Philosophers*, V. 3, London: Routledge.
- Nadler, Steven. 2014. *Baruch Spinoza (Stanford Encyclopedia of Philosophy)*, Translated by Hasan Amiri Ara, Tehran: Ghoghнус. [in Farsi]
- Rocca, Michael Della. 2008. *Spinoza*, London & New York: Routledge.
- Rudavsky, T. M. 2014. "The Science of Scripture: Abraham Ibn Ezra and Spinoza on Biblical Hermeneutics", in: *Steven Nadler (ed.), Spinoza and Medieval Jewish Philosophy*, London: Cambridge University Press.
- Spinoza, Benedict. 2018. *Resaleh Elahi Siyasi (Theological-Political Treatise)*, Translated by Ali Ferdosi, Tehran: Inteshar Joint Stock Company, Third Edition. [in Farsi]